## جلسه 43

**چهار‌شنبه - 11/10/۹8**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث در صحیح و اعم بود و بحث در جهاتی واقع شد:

جهت اولی این بود که آیا بحث از صحیح و اعم مبتنی بر قبول حقیقت شرعیه است یا مبتنی بر آن نیست که راجع به آن بحث کردیم.

جهت دوم این هست که مراد از صحت و فساد چیست؟

کسانی که می‌‌گویند اسماء عبادات و معاملات وضع شده برای خصوص صحیح نه اعم از صحیح و فاسد، مقصودشان از صحت و فساد چیست؟ برای صحت معانی مختلفه‌ای ذکر کردند:

بعضی گفتند صحت یک عمل یعنی مطابقت آن با ماموربه. این نماز صحیح است یعنی مأتی‌به مطابق ماموربه است.

برخی گفتند صحت به معنای سقوط اعاده و قضا است. و لذا نماز تمام از مسافر جاهل به وجوب قصر با این‌که ماموربه نیست و لکن چون مسقط وجوب اعاده و قضا است [لذ] اتمام فی موضع القصر جهلا صحیح است. و لو مطابق با ماموربه نیست، عقاب هم می‌‌شود جاهل مقصر که چرا نماز قصر نخواندی و لکن شارع فرموده است که لااعادة علیه. و لذا نماز اتمام فی موضع القصر جهلا بالحکم صحیح است یعنی مسقط وجوب اعاده و قضا است.

برخی گفته‌اند معنای صحت یعنی حصول ملاک. اگر یک عملی بود که محصّل ملاک بود، این عمل صحیح خواهد بود. صحت یعنی تحصیل ملاک و غرض. مثلا گفتند غرض از نماز نهی عن الفحشاء و المنکر است و لو به این نحو که اقتضاء ‌دارد نماز که مصلی از فحشا و منکر اجتناب کند. این ملاک اگر حاصل شد می‌‌گویند این نماز صحیح است.

صاحب کفایه فرموده: صحت یک معنا بیشتر ندارد، این حرف‌ها تفسیر به لازم است، صحت یعنی تمامیت عمل. این‌که بیاییم بگوییم موافقت با امر یا مسقطیت وجوب اعاده یا محصّلیت غرض و ملاک، این‌ها تفسیر به لوازم معنا است. معنای صحت یعنی تمامیت. ما نظر می‌‌کنیم به ذات نماز بدون لحاظ امر به آن، ‌بدون لحاظ مسقطیت آن نسبت به وجوب اعاده، بدون لحاظ محصّلیت آن نسبت به ملاک، ‌اگر واجد اجزاء و شرائط بود می‌‌گوییم صحیح است. نیازی به لحاظ آثار نداریم، ‌ذات یک نماز اگر دیدیم واجد اجزاء و شرائط هست می‌‌گوییم این نماز صحیح است.

دو اشکال به صاحب کفایه ذکر شده:

اشکال اول اشکال محقق اصفهانی است. فرموده تمامیت یک شیء در فرضی مطرح می‌‌شود که ما به لحاظ یک اثری آن را لحاظ کنیم. و الا چطور نماز بی‌رکوع تام نیست، ‌نماز با رکوع تام است؟ غیر از این‌ است که لحاظ می‌‌کنیم که نماز بی‌رکوع امتثال امر نیست، ‌نماز با رکوع امتثال امر است؟ و الا به ذات نماز نگاه کنیم خب نماز با رکوع هم واجد اجزاء و شرائطی هست، ‌نماز بی‌رکوع هم واجد اجزاء و شرائطی هست. تا شما نیایید نسبی حساب کنید لحاظ کنید این نماز را با حیثیت امتثال امر چطور می‌‌خواهید بگویید نماز با رکوع تام الاجزاء و الشرائط است و لکن نماز بی‌رکوع تام الاجزاء و الشرائط نیست؟‌ یا در غیر شرعیات، ‌یک ماشین نان‌پزی می‌‌گویید این ماشین نان‌پزی تام است ولی آن ماشین نان‌پزی تام نیست، ‌فاسد است، ‌صحیح نیست، ‌غیر از این‌که لحاظ کنید که ماشین نان‌پزی که بتواند نان پخته تحویل بدهد می‌‌شود ماشین نان‌پزی تام، ‌به لحاظ آن اثر که تهیه کردن نان پخته است و آن ماشینی که نمی‌تواند تهیه کند نان را، ‌آن می‌‌شود ماشین خراب یا ماشین ناقص. و الا اگر یک اثری را در نظر نگیرید هر مرکبی واجد اجزاء و شرائط خودش است. دیگر مرکب ناقص و تام تفسیر نمی‌شود. این‌که می‌‌گویید این مرکب تام است یعنی موجد فلان اثر است. به لحاظ ایجاد فلان اثر تام است و الا اگر آن اثر را در نظر نگیرید تام است یعنی چه؟ باالاخره هر مرکبی اجزائی دارد نماز بی‌رکوع هم اجزائی دارد نماز با رکوع هم اجزائی دارد چطور شد می‌‌گویید نماز بارکوع نماز صحیح و تام، ‌نماز بی‌رکوع نماز فاسد و غیر تام.

مرحوم آقای خوئی فرموده حق با صاحب کفایه است. این‌که محقق اصفهانی اشکال کرده تمامیت امر نسبی است، صحت امر نسبی است، فلان چیز صحیح است به لحاظ یک اثر مترقب حساب می‌‌کنیم که اگر مفید آن اثر مترقب است می‌‌گویید صحیح است و الا می‌‌گوییم صحیح نیست این درست نیست. ما می‌‌توانیم به ذات یک مرکب نگاه کنیم که اجزاء و شرائطی در آن مطرح است به آن لحاظ می‌‌توانیم بگوییم این مرکب مرکب تام است، تام و درست، ‌تمامیت و درستی در مرکبی است که واجد تمام اجزاء و شرائطش باشد. و بعبارة أخری ما یک عنوان تمامیت داریم، عنوان تمامیت درست است، انتزاع می‌‌شود از ترتب یک اثر بر مرکب و لکن ما بحث‌مان در واقع تمامیت است. واقع تمامیت یعنی مرکبی که واجد جمیع اجزاء و شرائط است. این امر نسبی نیست.

این فرمایش مرحوم آقای خوئی که تفصیل داد بین واقع تمامیت و عنوان تمامیت، مطلب درستی است ولی ظاهرا مصب بحث همین مفهوم تمامیت و عنوان تمامیت است. و الا واقع تمامیت از چه چیزی انتزاع می‌‌شود؟ ما قبول داریم واقع تمامیت در رتبه سابقه بر امر مولی مطرح است و انتزاع می‌‌شود از آن مرکبی که واجد اجزاء و شرائطی است که در لحاظ مولی لحاظ شده، یا در لحاظ عرف لحاظ شده، مثلا نماز یعنی مرکبی که دارای این ده جزء است، این می‌‌شود واقع تمامیت. بله، بعید است کسی این را منکر بشود که نماز دارای این ده جزء، این چون نماز در رتبه سابقه بر امر مولی در لحاظ مولی ده جزء برایش تصور شد، ‌نماز با تکبیرةالاحرام و رکوع و سجود و امثال ذلک، و طهارت، این می‌‌شود واقع تمامیت. بعید است کسی این را بخواهد بگوید امر نسبی است. و بعبارة‌ أخری آن کسی که می‌‌گوید اسم مرکب وضع شده برای واقع صحیح و واقع تمام، قطعا نمی‌گوید واقع صحیح و واقع تمام امر نسبی است مثلا می‌‌گوید مخترع ماشین نان‌پزی روز اول که اختراع کرد ماشین نان‌پزی را و نان هم تولید کرد نام آن را ماشین نان‌پزی گذاشت یا آن کسی که خودرو را اختراع کرد خودرویی که تام الاجزاء و الشرائط بود در آن اختراع یعنی ماشینی بود که آنچه که مخترع می‌‌خواست و لازم داشت در آن بود، ‌نام آن را گذاشت اتوبوس، ‌نام آن را گذاشت مینی بوس نام آن را گذاشت سواری. این را کسی منکر نمی‌تواند بشود که وضع کرده این‌جا مخترع این اسم را بر مرکب تام، ‌واقع مرکب تام نه به وصف تمامیت. یعنی این مخترع ماشین ناقص را که نمی‌تواند نان پزد، ‌ماشین ناقصی که نمی‌تواند راه برود در ماشین سواری نامش را نگذاشت ماشین نان‌پزی ماشین سواری‌، صحیحی این را می‌‌گوید، ‌بله به این معنا روشن است که ما اصلا در این مرحله اسم‌گذاری اسم می‌‌گذاریم ماشین را بر این ماشینی که واجد اجزاء و شرائطی در ذهن مخترع است.

[سؤال: ... جواب:] واقع تمامیت یعنی این ماشین دارای موتور برق، دارای تسمه، و امثال ذلک. بحث در این است: اسم که می‌‌گذارد برای این واقع ماشین دارای این اجزاء و شرائط است که لیست کرده مخترع و می‌‌بیند آن لیست در این ماشین است نام این ماشین را می‌‌گذارد ماشین نانپزی این می‌‌شود واقع تمامیت. ولی بحث در این نیست. یا مثلا در نماز هم مولی در مقام تصورش حساب کرده نماز با طهارت از حدث با تکبیرة الاحرام و رکوع و سجود و اجزاء و شرائط این واقع را دیده اسم را گذاشته صلات خب معلوم است که در معنای موضوع‌له آن اثر اخذ نمی‌شود، ‌ترتب اثر اخذ نمی‌شود چون در طول این معنا تازه امر می‌‌خواهد تعلق بگیرد. تازه بعد از این‌که شارع آمد صلات را بر این اجزاء و شرائط گذاشت می‌‌گوییم امر بها و صار مسقطا لوجوب الاعادة و القضا و هو محصّل للملاک اما ظاهرا مرحوم صاحب کفایه مفهوم تمامیت را می‌‌خواست تفسیر کند نه واقع تمامیت و اشکال محقق اصفهانی اشکال واردی است که شما مفهوم تمامیت را می‌‌خواهید حساب کنید به لحاظ چه چیزی می‌‌گویید این تام است. و الا هر مرکبی به لحاظ واجد اجزاء و شرائط خودش بودن تام است. اگر می‌‌گویید تام نیست به لحاظ این می‌‌گویید که امر رفته است روی یک مرکب ده جزئی بعد این مرکب ما نه جزء‌دارد یک جزء را ندارد می‌‌گویید این مرکب ناقص است. و الا همین مرکب را فی حد ذاته نگاه کنید بهرحال یک مرکبی است که دارای نه جزء است. تا لحاظ نکنید که یک امری داریم به مرکب ده جزئی این مرکب نه جزئی را به عنوان ناقص و فاسد بودن نمی‌توانید متصف کنید و وقتی می‌‌توانید بگویید این مرکب اگر ده جزء داشته باشد متصف است به وصف و عنوان تمامیت که حساب کنید که مرکب ده جزئی امر دارد و این مرکب ما هم ده جزئی است می‌‌شود مطابقت ماتی به با ماموربه.

[سؤال: ... جواب:] ما قبول داریم این فرمایش مرحوم آقای خوئی را که نباید بین واقع تمامیت و عنوان تمامیت خلط بکنیم اما اشکال ما این است که صاحب کفایه دارد عنوان تمامیت را تفسیر می‌‌کند. من چه کنم صاحب کفایه دارد عنوان تمامیت را تفسیر می‌‌کند محقق اصفهانی ایراد می‌‌گیرد می‌‌گوید عنوان تمامیت نگویید نسبی نیست نگویید فی حد ذاته عمل مرکب متصف می‌‌شود به عنوان تام بودن. عمل مرکب با قطع نظر از امر به آن معنا ندارد متصف بشود به تام بودن. باید بگوییم عمل مرکب بما هو متعلق للامر او بما هو متصور فی ذهن المولی فی حال تعلق الامر به. این را حساب کنید.

[سؤال: ... جواب:] مرحوم آخوند کلام‌شان در این بحث با کلام‌شان در بحث اقتضاء‌النهی عن العباد‌ةللفساد تهافت دارد. ما این را نخواستیم بگوییم. در بحث اقتضاء‌النهی عن العبادة‌للفساد فرموده تمامیت عمل لحاظ می‌‌شود بالقیاس الی الآثار ولی این‌جا فرموده تمامیت عمل لحاظ می‌‌شود فی حد ذاته در عمل با قطع نظر از آثار. ما می‌‌گوییم محقق اصفهانی به فرمایش صاحب کفایه در این بحث ایراد گرفته و ایرادش هم وارد است. من قبول دارم آقای خوئی درست می‌‌فرمایند که کسی که قائل می‌‌شود به وضع صلات یا هر اسم مرکبی ماشین خودرو برای مرکب صحیح مقصودش واقع صحیح واقع تام هست بله واقع صحیح و واقع تام در او لحاظ آثار نمی‌شود همانی که مخترع ده جزء و شرط را لحاظ می‌‌کند و می‌‌گوید من نام مرکبی را که دارای این ده جزء‌است ماشین نان‌پزی می‌‌گذارم ماشین خودرو می‌‌گذارم شارع هم می‌‌گوید آن مرکبی که دارای این ده جزء و شرط است من نامش را صلات می‌‌گذارم که می‌‌شود واقع التمام.

مرحوم آقای خوئی این‌جا مطالبی دیگری هم دارند او هم به نظر ما ایراد دارد. یکی این‌که فرمودند تمامیت همان‌طور که صاحب کفایه گفت و صحت به یک معنا است و انتزاع می‌‌شود از واجد بودن یک مرکب نسبت به اجزاء و شرائط خودش فی حد ذاته. می‌‌گوییم جناب آقای خوئی! اولا این‌که شما می‌‌گویید صحت و تمامیت یکی است، ‌که ظاهر عبارت صاحب کفایه هم هست، این خلاف آن چیزی است که خودتان در بحث قاعده فراغ فرمودید. در بحث قاعده فراغ فرمودید اگر من نماز بخوانم یک سجده‌اش را فراموش کنم بعد از نماز ملتفت بشوم این نماز صحیح است ولی ناقص است. صحیح است فاسد نیست، اما تام هم نیست. پس صحت و تمامیت مترادفان نیستند، ‌نماز با نسیان سجده واحده یا با نسیان تشهد صحیحٌ ناقص.

[سؤال: ... جواب:] واقع صحت را هم دارد ولی ناقص است.

و لذا ایشان فرموده قاعده فراغ در شک در صحت و فساد جاری می‌‌شود نه در شک در تمامیت و نقصان. یعنی اگر کسی شک کرد نمازش مبادا در او فراموش شده یک سجده نمی‌تواند بگوید قاعده فراغ جاری می‌‌کنم قاعده تجاوز بحثی ندارد اما قاعده فراغ در موارد شک در صحت است. مرحوم آقای خوئی این‌جور فرموده و ما در شک در نسیان سجده واحده شک در صحت نماز نداریم قطعا این نماز صحیح است شک در تمامیت و نقصان آن داریم. و مثال دیگر بزنم:

اتمام فی موضع القصر: این نماز تام است؟ یا قصر فی موضع التمام، کسی وارد شهری شد، ده روز قصد اقامه کرد اما نمی‌دانست جاهل بود که کسی که قصد اقامه عشرة ایام بکند نمازش تمام است نماز را شکسته خواند روایت داریم از موسی بن عمر که حالا مردد است که موسی بن عمر بن بزیع است یا موسی بن عمر بن یزید است می‌‌فرماید لااعادة‌علیه قصر فی موضع التمام برای این شخص که نیت اقامه ده روز کرد جاهلا بالحکم نمازش را شکسته خواند یا اتمام فی موضع القصر عن جهل بالحکم که روایات متعدده‌ای داریم‌ این نماز صحیح است، در حال جهل به حکم صحیح است ولی تام هم هست؟ قطعا تام نیست. چون نماز دو رکعتی به جای چهار رکعتی خواندم تام است؟ اگر تام است پس چرا مشهور می‌‌گویند عقاب می‌‌شود این شخص اگر جاهل مقصر باشد که چرا نماز واجب اولی را ترک کردی؟‌ ولی حالا نمازت حالا قصر فی موضع التمامت یا قصر فی موضع التمامت صحیح است. پس چه جوری می‌‌گویید صحت و تمامیت مترادف هستند.

این نماز دو رکعتی در موضع وجوب نماز چهار رکعتی برای کسی که جاهل به حکم بود هذا صلاة تامة؟ اگر صلات تامه است پس چرا عقابش می‌‌کنید؟ مشهور گفتند جاهل مقصر عقاب می‌‌شود. تصریح کردند در کفایه نگاه کنید در جلد دوم در اواخر بحث برائت تصریح می‌‌کند می‌‌گوید مشهور ملتزم شدند به استحقاق عقاب مقصر در عین حال گفتند اعاده و قضا ندارد. از باب مسقطیت. مسقط واجب است. چون معظم ملاک استیفاء شده است و لو بعض ملاک دیگر استیفاء نشده است اما قابل استیفاء هم نیست عقاب می‌‌شود چرا کاری کرد که بعض ملاک، ‌دیگر استیفاء نمی‌شود در عین حال عملش هم صحیح است.

[سؤال: ... جواب:] قطعا این نماز صحیح است چرا صحیح نباشد. هر عرفی می‌‌گوید این نماز صحیح است. اتمام فی موضع القصر صحیح است. و لذا آقای سیستانی هم گفت اگر امام جماعت هم بشود می‌‌شود به او اقتداء کرد چون نمازش صحیح است.

پس صحت و فساد غیر از تمامیت و نقصان است. این یک اشکال.

اشکال دوم: جناب آقای خوئی!‌ اصرار می‌‌کنید مقسم برای صحیح و فساد مرکب است، ‌مرکب اگر واجد اجزاء و شرائطش باشد کاملا صحیح است اگر بعض اجزاء و شرائطش مفقود باشد فاسد است، ‌و لذا فرمودید بسیط که مرکب از اجزاء‌و شرائط نیست امرش دائر بین وجود و عدم است یا هست یا نیست، ‌امرش دائر بین صحت و فساد نیست، ‌یک امر بسیط یا هست یا نیست، ‌ما دیروز مثال زدیم گفتیم بعض عناوین از یک نکته بسیطه انتزاع می‌‌شوند مثل تطهیر این آقا نمی‌شود بگوییم تطهیر کرد مسجد را ولی تطهیرا فاسدا، ‌یعنی چی؟ یا تطهیر کرد یا نکرد. چون تطهیر انتزاع می‌‌شود از این فعل به لحاظ ترتب اثر طهارت. ولی جناب آقای خوئی این کلیت ندارد. شما نمی‌گویید این رأی تو فاسد است؟ در مقابل رأی دیگری که او صحیح است. هذا الرأی صحیح و ذاک الرأی فاسد. ذلک الفکر صحیح و ذاک الفکر فاسد. [آیا] نمی‌گویید فکر فلانی فاسد است، ‌رأی فلانی فاسد است، ‌در مقابل این‌که رأی ما صحیح است.

شما صحت را معنا می‌‌کنید به اخلال اجزاء و شرائط بعد می‌‌گویید واضح است که امر بسیط قابل اتصاف به صحت و فساد نیست. صحت یک شیئ عنوان صحت گفتیم عنوان نه واقع الصحة عنوان صحت نسبی است به لحاظ آن اثر مترقب است، ‌آن اثر مترقب از فکر این است که مطابق با واقع باشد، اثر مترقب از رأی این است که مطابق با واقع باشد اگر این اثر مترتب بود بر این فکر و رأی شما می‌‌گویند هذا رأی صحیح، ‌هذه فکرة صحیحة اما اگر این اثر مترقب از فکر که مطابقت با واقع است بر این فکر شما مترتب نبود می‌‌گویند هذه فکرة فاسدة هذا رأی فاسد. صحت و فساد عنوان و وصف صحت و فساد انتزاع می‌‌شود از این‌که اثر مترقب از یک شیء بر آن شیء مترتب بشود یا نشود. و لذا می‌‌بینیم اثر مترقب از رأی این است که مطابق با واقع باشد، ‌اگر مطابق با واقع بود می‌‌گوییم رای صحیح نبود می‌‌گویید رای فاسد. اثر مترقب صلات سقوط امر است اگر امر ساقط شد می‌‌گوییم صحیح اگر ساقط نشد می‌‌گوییم فاسد. و لذا صحت غیر از تمامیت است. نماز با نسیان سجده واحده چون اثر مترقب بر او مرتب است اثر مرتقب این است که نیاز به اعاده نماز نیست، امر به نماز ساقط شده فقط مانده امر به قضاء سجده امر به قضاء تشهد منسی چون اثر مترقب از صلات سقوط وجوب اعاده صلات است و لذا اگر این اثر مرتب بشود می‌‌گویند صلاة‌صحیحة مترتب نشود می‌‌گویند صلاة‌ فاسدة.

و لذا می‌‌بینید نکته اطلاق وصف صحت چون این است ترتب اثر مترقب از یک شیء بر آن شیء ما دو نتیجه می‌‌گیریم هم در امر بسیط مثل فکر و رأی می‌‌توانیم بگوییم صحیح أو فاسد به لحاظ ترتب اثر مترقب بر آن‌که مطابقت با واقع است، اگر این اثر مترتب بود می‌‌گوییم فکر صحیح و الا می‌‌گوییم فکر فاسد رأی فاسد و نتیجه دوم این‌که نکته این‌که نماز با نسیان سجده واحده می‌‌گوییم صحیح و لیس بتام این است که در تام ما از حیث جمیع اجزاء و شرائطی که متعلق امر است حساب می‌‌کنیم می‌‌بینیم همه اجزاء و شرائط امر را نیاوردیم و لذا تام نیست اما آن اثر مترقب از صلات عادتا چون سقوط وجوب اعاده و قضا نماز است می‌‌گوییم این نماز صحیح است، در اتمام فی موضع القصر هم می‌‌گوییم این نماز صحیح است چون اثر مترقب از صلات سقوط وجوب اعاده و قضا است. اتمام فی موضع القصر عن جهل بالحکم مسقط وجوب اعاده و قضا است.

پس ما نتیجه گرفتیم وصف صحت با وصف تمامیت فرق می‌‌کند. این یک نتیجه. نتیجه دوم این‌که وصف صحت و تمامیت هر دو نسبی هستند، به لحاظ یک اثری باید حساب کنیم، و فرق نمی‌کند چه موضوع و مقسم صحیح و فاسد تام و ناقص مرکب باشد یا بسیط مهم آن ترتب اثر است که قد یترتب و قد لایترتب اذا ترتب فهو صحیح و الا فهو فاسد. ولی بحث در صحیح و اعم اگر راجع به واقع صحت است که است و صحیحی می‌‌گوید وضع شده لفظ صلات بر آن نمازی که دارای اجزاء و شرائطی است که مولی در مقام تعلق امر لحاظ می‌‌کند این می‌‌شود واقع صحت. بله واقع صحت امر نسبی نیست مولی خودش حساب می‌‌کند ده شرط و ده جزء را در کنار نماز قرار می‌‌دهد بعد چون می‌‌خواهد به او امر کند می‌‌گوید هذه صلاة مثل مخترع که می‌‌گوید هذا ماشین نان‌پزیٌ أو سواری.

و الحمد لله رب العالمین.